بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 5 بهمن 1395.

مرحوم شهید صدر رحمت و رضوان خدا بر ایشان باد، در مورد روایت عمر بن حنظله فرمودند که حدیث تثلیث، دو بار در این روایت وارد شده است. یک بار در کلام امام علیه السلام و یک بار به نقل از پیامبر (ص). جایی که مستقیما حضرت حدیث تثلیث را آورده اند، فرموده اند، انما الامور ثلاثه، امرٌ بین رشده فیتّبع و امرٌ بیّن غیّه فیجتنب و امر مشکلٌ یردّ الی الله و الی رسوله.

سؤال:

پاسخ: یردّ حکمه الی الله، آن هم حکمه است؟ چون آنجا یردّ علمه در چیزهای دیگر است. پس کاملا با نقل فقیه تطبیق می شود.

به هر حال شهید صدر تثلیث اول را می فرمایند که سه تا موضوع ذکر کرده است و سه تا حکم ذکر کرده است ظاهر تقابل این است که احکام اینها با هم دیگر متفاوت هستند که ما چند جهت در موردش صحبت می کردیم و اگر مراد از ردّ ردّ حکم الی الله احتیاط در مقام عمل و اجتناب باشد با حکم قسم ثانی یکسان می شود. ما عرض کردیم اولا نفس تقابل موضوعی دلیل بر این نیست که احکام اقسام مختلف همه شان مختلف هستند. ثانیا اگر گفتیم نه مراد تقابل موضوعی فقط نیست و تقابل حکمی را هم ایشان در نظر گرفته است، باید این مطلب را توجه کرد که محمولی که ذکر شده است، این محمول آیا مفادشان چه هست باید محمول ها اینکه مختلف ذکر شده باشد، تباینی بینشان باشد ولی تباین فی الجمله نه اینکه اصلا هیچ قدر مشترکی هم بین اینها نباشد و قطعا یردّ حکمه الی الله یک نکته افتراق دارد، آن مسئله در مقام افتاء بر طبق امر مشکل انسان فتوا ندهد اما در مقام عمل هم حکمش با حکم قسم ثانی یکی باشد این منافاتی با تقابل حکمی و تقابل موضوعی ندارد. خب این چکیده عرض جلسه قبل ما بود. ما در مورد ردّ الی الله در تعادل تراجیح یک بحث مفصلی کردیم که ردّ به ائمه البته آنجا مطرح هست این هم ردّ الی الله تقریبا به همان معنا اکثر آن بحث هایی که آنجا در مورد تفسیر ردّ به ائمه داریم اینجا هم هست. جلسه 21 فروردین 1390، اینجا سه تا تفسیر ما برای ردّ کرده ایم. یک تفسیر آن این است که انسان فتوا ندهد به نحو اجمالی بگوید که آن چیزی که علمش را ائمه می دانند. واگذاری علمش به ائمه. یک بحث دیگر این است که شبیه به آن معنای اول هست بحث التزام اجمالی به آن چیزی که ائمه فرموده اند که در هر دو اینها لازم نیست ائمه حاضر باشند. در غیبت هم تصویر دارد که ما ردّ به ائمه کنیم. معنای سوم این هست اینکه ردّ به ائمه کنید یعنی بروید سراغ ائمه و از آنها حکم مسئله را به دست بیاورید یعنی فحص کنید. دالّ بر لزوم فحص است که طبیعتا مقید به جایی است که امکان فحص وجود داشته باشد. جایی که امکان فحص نباشد این را نمی گیرد. هر یک از این سه معنا را اینجا در نظر بگیریم، البته هر یک از این معانی را در نظر بگیریم، می توانیم به گونه ای عبارت را معنا کنیم که منافاتی با احتیاط در مقام عمل ندارد. یعنی شما آن نکته دیگری را به آن متعرض می شود یک نکته این است که شما خودتان فتوا ندهید و فتوای اجمالی به ما انزل الله داشته باشید و بگویید که ما نمی دانیم و علمش را ائمه می دانند. یکی اینکه بگوییم ما به آن که ائمه واقعا هست به آن ملتزم هستیم. اینها در مقام افتاء ناظر هست. در مقام افتاء فتوا نداده است. حالا در مقام عمل چه می کنیم یا نمی کنیم آن عرض کنم اگر کسی بگوید که ظاهر این جور چیزها به دلالت التزامی این است که شما احتیاط کن، هیچ منافاتی با تقابل موضوعی و حکمی ندارد. البته خودش فی نفسه را باید بحث کرد ما این را قبول نداریم که لازمه رد به خدا و رسول این است که احتیاط در مقام عمل. ولی اگر کسی قائل به این شود که احتیاط در مقام عمل هست، بیان شهید صدر برای رد ان کفایت نمی کند. همچنین این میگوید که فحص کنید اما در دوران فحص وظیفه شما چیست چیزی از این در نمی آید. در بعضی از روایات ما هم هست که اگر کسی فحص کند در دوره های فحص، هم فی سعهٍ، در دوره ای که فحص می کند تکلیفی به گردنش نیست و بعضی از ادله ای که برای عدم وجوب احتیاط در بحضی موارد استدلال شده است، مواردی است می گوید مربوط به دوران فحص است. می گوید در دوره فحص آنها آزاد هستند.

سؤال:

پاسخ: خیر فرض این است که مثلا دو تا روایت داریم هر دو آنها حجت هست بعد با هم دیگر تعارض دارند. اینکه حالا در دوره فحص باید چه کار کرد می گوید که هم فی سعه. یکی از تفسیرهای آن این است که در زمانی که فحص می کنند تخییر در اخذ به اینها است. حالا آنجا ممکن است امکان احتیاط نباشد

سؤال: همان احکام تخییر هم ناظر به اینها نیست؟

پاسخ: حالا مفادش چه هست و اینها مفصل بحث کرده است نمی خواهم حالا بگویم که حتما مرادش تخییر عملی است یا افتائی هست چه هست آنها بحث هایش سر جای خودش. غرض من این است که مجرّد اینکه شارع حکم کرده است که شما باید مراجعه کنید به ائمه علیهم السلام برای به دست آوردن حکم مسئله، آن دلیل بر این نیست که احتیاط کنید یا نکنید. چیزی از آن در نمی آید. اگر کسی استظهار هم کند که لازمه اش این است که احتیاط کنید با بیان شهید صدر نمی شود آنها را رد کرد. اینجا در پرانتز بگویم من آنجاد ر بحث رد به خدا و ائمه علیهم السلام گفته بودم در آن بحث که این اختصاص دارد به زمان حضور و امثال اینها. این تعبیر فکر می کنم نارسایی است. رد به ائمه مراد خدمت ائمه رفتن الزاما نیست. رد ولو فحص از احادیث صادره از ائمه علیهم السلام کما اینکه رد به خدا همین جور است. در ما نحن فیه یردّ علمه الی الله، یعنی اینکه به کلام خدا که قرآن هست مراجعه شود. اگر مراد این قسم معنای سوم باشد. اگر معنای سوم باشد یعنی حکمش را باید مراجعه کرد به کلام خدا. در مورد ائمه هم همین الی رسوله که در بعضی از نقل ها الی رسوله هم دارد یعنی کلام پیغمبر. کلام پیغمبر الآن هست دیگر. یعنی احادیثی که از پیغمبر صادر شده و وارد شده است. این یک اصلاحیه برای مطلب آنجا هست. مگر اینکه بگوییم امکان فحص تعبیر کنیم. بگوییم یرد الی الله و الی رسوله برای کسی که اصلا هیچ کتاب حدیثی در اختیار ندارد. بحث حضور و غیبت را مطرح نکنیم. بگوییم ظاهرش این است که جایی که امکان فحص هست. این امکان فحص حالا آن ممکن است یک جوری

سؤال:

پاسخ: نه بحث من این است که الزاما رد به ائمه به این معنا نیست. حالا در یک مورد خاصی در یک روایتی قرینه باشد که مراد از ردّ به ائمه، حضور امام رسیدن آن یک بحث دیگر است. من می گویم کلا رد به ائمه آنجا ما یک بحث کلی کردیم که کأنه رد به ائمه اگر به معنای، ممکن است رد به کلام ائمه باشد. حالا یک جایی چون فرض این است که ما کلام ائمه را همه را بررسی کردیم مراد از رد به ائمه، رد به خود ائمه و مراجعه مستقیم به شخص امام حتی ترد القائم در بعضی از نقل ها هست. آن ترد القائم دیگر حتما مراد خدمت امام رسیدن است. آن که صریح است ولی عرض می کنم مجرد رد به ائمه الزاما به معنای رد به، حتی تلقی امامک یعنی ملاقات امام. آنجا که صریح است عرض می کنم رد به ائمه هم اگر قرینه ای نباشد، می تواند مراد رد به کلمات ائمه باشد نه رد به خود ائمه و لقاء ائمه باشد. خب این مطلبی که در مورد

مرحوم شهید صدر می فرماید که برای این روایت امر، خلاصه رد الی الله و رسول را که برایش حکمی قرار داده است می خواهد بگوید که بر طبق این حجت فتوا نده. بر طبق او فتوا ندادن، خب مطلب درستی است ولی ربطی به مدعای اخباری ها ندارد. بعد می فرمایند که به دلیل اینکه بر طبق هر یک از، مثلا بر طبق امر مشکل انسان بخواهد فتوا بدهد، اخذ به غیر حجت است افتاء به غیر حجه است و جایز نیست و این ربطی به بحث مشکوک الحلّ و الحرمه ندارد. بحث مشکوک الحجیه است. می گوید آن چیزی که مشکوک الحجیه است حجت نیست. طبق قاعده است. بنابراین یک تعبیر متبعٌ، اتّباع که به کار رفته است، اتّباع هم مناسب همین معنا است. چون گفته است که آن چیزی که بیّنٌ رشده فیتّبع اگر مراد از بیّن الرشد یعنی معلوم الحلّیّه. معلوم الحلّیّه را اینکه انسان تبعیت می کند یعنی چه؟ ظاهرا حالا ایشان توضیح نداده است بیان ایشان این است که حلّیّت، نسبتش نسبت به وجود و عدم علی السویه است. معلوم الحلّیّه خب شما انجامش بدهید یا ترکش کنید؟ هر کدام از اینها را انجام دهید بر طبق او رفتار کرده اید. بنابراین تبعیّت کردن یعنی چه؟ اگر مراد این باشد، روایتی که دالّ بر یک حکمی است را اخذ کنیم، خب این خوب است. این یعنی ح جّت دانستن آن روایت، اتّباع یعنی تبعیّت از روایت به عنوان حجّت. حالا مضمون عبارت می خواهد امر اباحه ای هم باشد منافاتی با حجّیّت روایت دالّ بر اباحه ندارد. این متناسب با

سؤال:

پاسخ: ایشان می گوید که عمل به حلّیّت. حلیت که عمل خاصی ندارد. اقتضائش نسبت به وجود و عدم علی السویه است.

سؤال:

پاسخ: اقتضاء خاصی ندارد. در مورد حرمت عیبی ندارد ما می گوییم تبعیت کنیم حرام را یعنی انجام ندهید. تبعیت کنید واجب را انجام دهید. تبعیت کنید حلیت را یعنی چه؟ حلیّت حکم لا اقتضائی است. یک اصطلاحی است می گویند بعضی از احکام نسبت به وجود و عدم اقتضاء دارند که کراهت، استحباب، وجوب و حرمت، بعضی از احکام نسبت به دو طرف اقتضائی ندارند. اصطلاحا میگویند حکم غیر اقتضائی. حکم غیر اقتضائی نسبتش نسبت به وجود و عدم علی السویه است. فکر می کنم تقریب کلام ایشان اینگونه است.

خب در تبیین فرمایش ایشان چند نکته هست. اولا این روایت انما الامور ثلاثه تعبیر می کند. انما الأمور یعنی همه امور. اینکه امور را ما اختصاص دهیم به یک قسم خاصی خیلی مستبعد است. ذاتا اینکه این را مراد خصوص ادلّه مختلف باشد که دلیل بیّن الاعتبار و دلیل بیّن عدم الاعتبار و دلیل مشکوک الاعتبار معنا کنیم ذاتا با اطلاق انما الامور منافات دارد. ما می خواهیم بگوییم قرینه ای که ایشان برای این معنا کرده اند تام هست یا نیست. اگر این قرینه را ما نفی کردیم باید به آن اطلاق انما الامور اخذ کنیم.

سؤال:

پاسخ: نه نه الأمور. اصلا حصر به آن ربطی ندارد. می گوید که امور سه قسم است. اینکه مراد از امور چه هست از انما در نمی آید. الأمور یعنی همه امور نه یک امور خاصه ای که ایشان می خواهد به آن تخصیص بزند. بله حالا ببینیم قرینه ای که ایشان دارد برای تخصیص زدن درست هست یا نیست.

خب ایشان می گوید اگر تقریب کلام ایشان همین تقریبی باشد که من عرض کردم که اتبّاع در باب معلوم الحلّیه معنا ندارد، این مطلب درست نیست. ببینید ما ولو حلّیّت نسبتش به وجود و عدم علی السّویه است ولی ما می گوییم که مثلا انجام دادن این کار حلال است. به انجام دادن نسبت می دهیم. می گوییم انجام دادن این کار حلال است بنابراین من انجام میدهم. مراد من این است که ولو حلّیت نسبت به وجود و عدم علی السویه است. ولی موصوف به حلّیّت را هم می توانیم ما فعل قرار دهیم هم ترک قرار دهیم. هر کدام را موضوع قرار دادیم می گوییم فعل این شیء حلال است. پس من می توانم فعلش را انجام دهم. بستگی دارد که کدام را موضوع قرار دهید. ترکش هم من می توانم بگویم که حلال است بنابراین من ترکش را هم می توانم انجام دهم. این جور نیست که من می گویم که از من می پرسند که چرا این کار را انجام دادی می گویم که چون فعلش حلال بود من فعلش را تبعیت کردم. تبعیّت کردن

حالا عرض کنم یک موقعی تقریب ایشان این است که اصلا تبعیّت معنا ندارد ذاتا، نه این جور نیست تبعیت یعنی انجام دادن یک شیئی. آن که ایشان تبعیّت را به معنای پیروی کردن یعنی حجّت قرار دادن و امثال اینها تصویر کرده است نه، پیمودن یک راه را تعبیت می گویند. یک چیزی که حلال است پیمودنش به این است که انجام دهید. ترکش وقتی می گوییم که حلال است پیمودنش به این است که آن را ترک کنیم و ما وقتی می گوییم که یک شیئی حلال است هم نسبت به فعل می گوییم حلال است و هم نسبت به ترک می گوییم که حلال است. اگر گفتیم فعلش حلال است ولو ملازم است با اینکه ترکش هم حلال باشد ولی بستگی دارد که کدام را به این وصف متّصف کنیم. می گوییم که فعلش حلال است فتبعته. یعنی آن چیزی را که به حلّیت نسبت دادیم آن را تبعیّت کردند. بنابراین هم می توانیم به فعل بگوییم حلال است تبعیت کردن یعنی انجامش دادن. تبعیت کردم فعل را. و مجرد اینکه ترک را هم می شود متصف کرد به حلیت این منافاتی با این ندارد. باید ببینیم که کدام را به صفت حلّیّت متصف کردیم. اینکه حلّیّت فعل ملازم با حلّیّت ترک است باعث نمی شود که من نتوانم تبعیّت اطلاق کنم. می گویم فعل این شیء حلال است آن را تبعیت کردم یعنی انجام دادم. از آن طرف ممکن است بگوییم که ترک این کار هم حلال است بنابراین انجام دادم یعنی ترک کردم. فتّبعته یعنی ترک کردم

سؤال:

پاسخ: حلّیتش را اتّباع نکرد حلال را اتّباع کرد. امر حلال را اتباع کرد یعنی انجام داد. دقیقا مانند یجتنب دیگر. یجتنب یعنی ترک کرد اتّبع یعنی انجام داد.

سؤال: عرفا این گونه است؟

پاسخ: بله دقیقا عرفا این گونه است. بله همین جور است امر حلال را اتّباع کرد یعنی انجام داد.

سؤال: معنایش این نیست که من خدم را در ضیق قرار ندادم

پاسخ: نه نه نه

عرض کنم یک مطلب این است که اتّباع به معنای انجام دادن است. به فرض گفتیم که به مطلق انجام دادن هم اتّباع نمی گویند. اتّباع ممکن است ما بگوییم که انجام دادن علی انّه حلالٌ است. به عنوان حلال انجام دادن است. عیبی ندارد ما می گوییم اتّباع کردیم یعنی انجام دادم بما انّه حلالٌ. به عنوان انّه حلالٌ کأنه عنوان هم معتبر است. تشییع نکردم قصد حرمت نکردم و امثال اینها. این هم باشد ربطی به بحث دلالات و امثال اینها نباشد.

سؤال: آقای صدر با این اشکال چه می خواستند بگویند؟

پاسخ: می خواهند بگویند که این روایت مربوط به روایتین متعارضتین یعنی به بحث دلیل است. می گویند دلیل مشکوک الاعتبار این می گوید که شما باید به آن اخذ نکنید یعنی به آن فتوا ندهید. این ربطی به جایی که نمی دانیم شرب تتن حلال است یا حرام است به آن ربطی ندارد. خب این است که به نظر می رسد که این بیان ناتمام است. اما مرحوم شهید صدر در ادامه می آیند و وارد بحث تثلیث مذکور در کلام پیغمبر ص که امام علیه السلام به آن استشهاد کرده است می شوند. می فرمایند که این تثلیث را برای چه امام آورده اند؟ یک نکته ای عرض کنم اینجا یک غلط چاپی در نسخه رخ داده است. ایشان یک کلمه البیّن انگار در حاشیه بوده است و خواسته اند که داخل متن کنند سر جای خودش نیاورده اند. عبارت اینگونه است

فظاهره أنّ نظره في الاستشهاد

يكون بلحاظ الأمر البيّن‏ المشكل‏، إذ الأمر الرشد أو الغي‏

این البیّن جایش بعد از آن امر است. إذ الأمر البین الرشد أو الغی. این چون کلمه أمر به کار رفته بوده است احتمالا در حاشیه این بیّن افتاده بوده است و در حاشیه نوشته بودند که الأمر البیّن و الأمر البیّن خیال کرده اند آن امر اولی را الأمر البیّن. یا مثلا در یک متن ایشان غلط گیری کرده بوده است نوشته بوده است الأمر تبدیل شود به امر بیّن. امر اولی را اینها بیّن بعدش اضافه کرده اند. باید به امر دوم بیّن اضافه شود. این چیزهایی هست که خیلی در غلط گیری ها رخ می دهد. گاهی اوقات ما یک لیست غلط گیری تهیه می کنیم و می دهیم که غلط ها را بگیرند مثلا می گوییم که در سطر چهارم کلمه الحسن تبدیل شود به الحسین. یک دفعه در آن جا دو حسن وجود دارد. گاهی اوقات یک برگه جدا می دهند که در کتاب اصلاحات انجام شود، این برگه های جدا باید آدم حواسش جمع باشد که آن عبارتی که می گوید عبارت مشابه نداشته باشد. این هم علی القاعده همین کلمه الأمر بوده است نوشته است الأمر تبدیل شود به الأمر البیّن. این امر اول را تبدیل کرده است در حالی که مراد امر دوم بوده است. حالا این یک بحث نسخه شناسانه. نسخه شناسی تایپی.

شهید صدر اینجا اشاره می فرمایند که استشهاد به تثلیثی که در کلام پیغمبر هست، این به لحاظ امر مشکل هست. میگوید چون امر بین الرشد و امر بین الغیّ حکمش واضح است دیگر لازم نیست استشهاد به حدیث النبی کرد که دیگر آن واضح است. درست هم هست این قبلا هم ما در تخصیص اول گفتیم که این اصلا تکیه این روایت در آوردن این تثلیث به خاطر این قسم دوم است. بعد ایشان می گوید که بنابراین این روشن می شود که این هم ربطی به مدّعای اخباری ها ندارد به دلیل اینکه این در واقع به تبع معنایی که تثلیث اول را کرده است این روایت را هم همین جوری معنا می کند. ایشان می گوید مقصود از ترک شبهات در من ترک الشبهات نجی من المحرّمات این نیست که عملا شبهات را ترک کند. ترک الشبهات یعنی لم یفتی بالشّبهات. به دلیل اینکه این در واقع این تثلیث باید مطابق با کلام امام باشد. چون در کلام امام علیه السلام ما گفتیم که مراد از ردّ الی الله و رسوله، رد دلیل مشکوک الاعتبار هست، این هم باید متناسب با آن باشد و ایشان می گوید یؤیّد ذلک کلمه من أخذ بالشّبهات هست. ایشان می گوید کلمه اخذ غیر از ارتکاب شبهه است. اخذ به شبهه یعنی کأنه حجت دانستن شبهه و امثال اینها. تعبیر به اخذ هم مناسب باب استدلال و باب اعتماد بر یک دلیل هست. نه مناسب با انجام یک عمل در خارج. خب اینجا چند نکته باید مد نظر باشد. یک نکته اینکه خب در خود حدیث تثلیث پیغمبر هم اطلاق دارد. فرمود حلالٌ بیّن حرامٌ بیّن و الشبهات بین ذلک، ظاهرش این است که همه امور را می خواهد تقسیم کند و نه خصوص دلیلی که حلال بیّن باشد و حرام بیّن باشد. به ویژه با عنایت به اینکه این سایر نقلیاتی که این روایت وارد شده است روایت نعمان بن بشیر نقل هایی که هست هیچ کدامشان این قرینه دلیل در آن نیست. این روایت یک روایت معروفی است. امام صادق علیه السلام که این روایت را آوردند همان روایت مشهور پیغمبر را آوردند و آن روایت هیچ قرینه بر اختصاص به الروایه مشتبهه در آنها نیست. اینکه بخواهیم این را اختصاص بدهیم فی نفسه خلاف قاعده است. اما به قرینه صدر بخواهیم آن معنا کنیم خب ما گفتیم که صدر اصلا آن صدر هم قرینیت ندارد خود صدر هم گفتیم که معنایش این گونه که ایشان معنا کردند نیست. به قرینه کلمه اخذ ما بخواهیم این معنا را که البته ایشان به عنوان مؤید این مطلب را ذکر کرده است. شهید صدر یک جایی در یکی از روایات اخبار علاجیه، همین به همین کلمه اخذ تکیه کرده است در روایت سماعه است ظاهرا احدهما یأمر بأخذه، ایشان می گوید چون آنجا کلمه اخذ دارد، اخذ به معنای در امور اعتقادی مراد هست. یعنی معتقد شدن به شیء. ِیأمر باخذ یعنی به او معتقد بشوند. این هم با این شبیه است که به یک روایت معتقد شود و به آن استدلال کند و آن را معتمَد خود قرار دهد و امثال اینها. ما آنجا آدرسش هم این است که در جلسه 5/2/1390، در مورد این اخذ که آن را شهید صدر قرینه قرار داده است برای اینکه بگوید آن روایت مربوط به امور اعتقادی است بحث کردیم گفتیم که اخذ استعمالاتی که دارد دقیقا به معنای انجام دادن است. روایات خیلی زیادی هست من به خصوص در آنجا روایاتی که شبیه همان موثقه سماعه بوده است روایات سماعه بوده است آنها را هم دقیقا چهار پنج روایتی که عین آن تعبیر در آن وارد شده بوده و مشخص است که مراد از اخذ انجام عمل هست آنجا آوردم. خیلی مواردی که اخذ به کار رفته است و مراد انجام دادن زیاد است. چهار پنج روایت را من آنجا فقط آورده ام. بنابراین

سؤال:

پاسخ: اینها اخذ به چیز کلی است. من چهار پنج روایت آنجا آوردم ولی خیلی زیاد بود من یادم هست آن زمانی که این را نگاه می کردم الی ماشاء الله روایت وجود دارد که

سؤال:

پاسخ: فرض این است که شبهه هر دو جور معنا را می شود کرد. یک موقعی هست که شبهه یعنی روایت مشتبه الاعتبار و یک موقعی شبهه یعنی فعلی که مشتبه الحلیه و الحرمه. از آن نمی شود معنای شبهات را معنا کرد.

سؤال:

پاسخ: اخذ با «ب» هم بیاید به معنای انجام دادن است. هیچ فرقی ندارد. آن مواردش هم نگاه کنید خیلی وقت ها ما یک چیزهایی در ذهنمان رفته است یک اصطلاحات اصولی و امثال اینها خیال می کنیم که آن روایت هم بر طبق همان اصطلاحی است که ما با آن مأنوس هستیم و امثال اینها. اخذ در مقابل ترک است. اخذ بالفعل یعنی فعلَ. اصل معنای حقیقی اخذ یعنی استمساک خارجی. شما مثلا در را می گیرید زید را می گیرید دست گذاشتن و تعلّق خارجی به شیء و چسبیدن به یک شیء را می گویند اخذ. گرفتن، ترجمه اخذ گرفتن حسّی هست. این گرفتن حسّی گاهی اوقات یک نوع توسعه معنایی پیدا کرده است گرفتن یک فعل یعنی چه؟ یعنی خارجا انجام دادند یک جورش است. گرفتن اعتقاد یعنی چه؟ یعنی به اعتقاد باور داشتن و امثال اینها. بستگی دارد آن متعلّق و مفعول اخذ، آن مأخوذ چه باشد. مأخوذ از امور انجام دادنی باشد اخذش یعنی انجام دادن

سؤال:

پاسخ: آن یک بحث دیگر است. حالا آن یک چیز خاصی است یعنی آغازش را می گویند. آن هم اخذ یأکل یعنی شروع به خوردن کرده است. آغاز کار را می گوید. ولو به جهت اینکه کأنه آدم اول کار فعل را به عنوان یک چیزی می گیرمش تا بخورمش. تشبیه به اینکه

علی أی تقدیر معنای اولیه اخذ به معنای گرفتن خارجی است. از آن معنای اولیه نمی خواهم حتی مجاز هم بگویم هست. از آن معنای گرفتن توسعه پیدا کرده است به یک نوع گرفتن معنوی. گرفتن معنوی در افعال به معنای انجام دادن است. در اعتقادات به معنای باور داشتن است. احیانا گاهی اوقات اخذ می تواند به معنای شروع کردن باشد به اعتبار اینکه کأنه آغاز آن فعل را انسان می گیرد و بعدا حدوث الأخذ آنجا مراد است. حدوث اخذ نه در دست بودن گاهی اوقات مثلا می گویم من فلان چیز را گرفتم یعنی الآن در دست من هست. در دست من دیگر به معنای شروع نیست. ولی اخذ به معنای حدوث باشد آن با معنای شروع هم سازگار هست. بنابراین از این جهت که شهید صدر به این روایت اشکال کرده است که مربوط به باب دلالات و امثال اینها هست این اشکال به نظر وارد نمی آید. ما البته عرض کردیم که این روایات دلالت بر اخباری ها ندارد با آن بحث هایی که در جلسات قبل به تفصیل در موردش صحبت کردیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد